

يك سند مهم در باب زبان آذری

نگارنده رساله کوچکی دارم که بتاريخ غره سنوآل ۱۰۳۷ قمری استنساخ شده و مؤلف آن شاعری است بنام روحی انارجانی .

شرح حال این شاعر را که از مردم قریه انارجان از قرای نزدیک بکوه سهند و از معاصرین سلطان محمد خدا بنده (۹۸۵-۹۹۶) پدر شاه عباس بزرگ و پسر بزرگترش سلطان حمزه میرزا (مقتول در هشتم ذی الحجه ۹۹۴) بوده راقم این سطور در هیچ کتابی نتوانستم بدست آورد ، این است که از خوانندگان محترم مستدعی است که اگر از ایشان کسی در جایی بترجمه حال روحی انارجانی دسترسی پیدا کرد ما را از آن مطلع سازد .

در این رساله که شرح اجمال آن بیاید و کاتب نام آنرا در آخر « رساله مولانا روحی انارجانی » ضبط کرده اشعاری از مؤلف هست که در آنها صریحاً تخلص خود را یاد میکند مثل این رباعی :

روحی تو بسی گناهکاری بعلی	در دهر بجز گنه نداری بعلی
هر چند گناه تو ز حد افزونست	اما بعلی امیدواری بعلی

یا :

خداوندا بعشق عاشقانت	بعشق عاشقان بیکرانت
که روحی را ز سلک عاشقان کن	دلش از نور عشقت جاودان کن

و در مقدمه این رساله که بدبختانه ناقص است دو قطعه شعر است یکی : « در مدح

پادشاهان زمان، دیگر در مدح پادشاه ایران ابوالمظفر سلطان حمزه میرزا، قطعه اول اینست :

بگویم وصف شاهنشاه ایران	پس از مدح وثنای شاه مردان
خدا بنده محمد آل حیدر	شه عالم پناه عدل گستر
پناهش ظل الطاف الهی	ز فرقتش کم مبادا تاج شاهی
	و قطعه دوم این است :
که بهر سجده اش افلاک خم شد	سمی حمزه میرزای جهانگیر
که نام حمزه از وی محترم شد	بجویم حرمت نامش ز حمزه
که نام هر دو در عالم علم شد	دو حمزه نام مشهور جهانند
یک از مردانگی شاه عجم شد	یکی از مردمی میر عرب بود

نسخه‌ای که از این رساله روحی انار جانی نگارنده دارم چنانکه گفته شد از ابتدا ناقص است و از مقدمه آن چیزی افتاده بنا بر این درست معلوم نیست که مؤلف آنرا بچه قصدی تألیف کرده همینقدر از همان جزء از مقدمه که بدست است معلوم میشود که نویسنده آن پس از خلطه و آمیزش با علما و فضلا و شعرای تبریز و باختن دل و دین در قمار عشق و حشر و نشر با کسبه بازار خود را شایسته هیچیک از این مراحل ندیده و ناچار بعزت و تنهائی خوگرفته و بشویق یکی از صاحب‌دلان این رساله را که حاصل تجارب او در آن توالم سیر و سلوک است برشته تألیف در آورده شامل دوازده فصل و یک خاتمه و ما در اینجا عنوان آن فصول را برای معرفی موضوع رساله او ذیلاً بدست میدهیم :

فصل اول (قسمت ابتدا و عنوان آن افتاده است) .

فصل دوم در بیان عدل و اخلاق سلاطین .

فصل سوم در بیان طالب علمان .

فصل چهارم در بیان حال وزراء .

فصل پنجم در بیان شعرا .

فصل ششم در بیان عشق و عاشقی .

فصل هفتم در بیان معشوق

فصل هشتم در لباس

فصل نهم در اوضاع سیاهیان

فصل دهم در مذمت کدخدائی

فصل یازدهم در بیان شاهد بازی

فصل دوازدهم در ذلت طامع و مذمت بخیل

این فصول همه مختصر است و هیچیک بیش از یکی دو صفحه نیست و بیان مؤلف هم غالباً باطنز و انتقاد قرین و تاحدثی یاد آور طرز بیان عبیدزاکانی است. برای آنکه خوانندگان محترم فی الجمله از سیاق آن اطلاعی بهم رسانند فصل پنجم این رساله را در اینجا عیناً نقل میکنیم.

«فصل پنجم در بیان شعرا» بدان که شعرا شوخ طبیعت و عاشق بیشه و پر دود و متفکر و شیرین زبان و فصیح اللسان و ملیح البیان و مربوط الکلام می بایند تا از مضمون بکر و منظوم فکر بشعر خوش و صحبت دلکش باعث انتعاش طبایع نکته سنجان و سخنوران گردند نه شعرای مضمون دزد تتبع کن بدکلام غلیظ الفاظ ناموزون بحر ناشناس کم بحث کج سلیقه طرز ندان خنک بیان که از شعر بدشان طبایع ملال گیرد و از طرز ناخوششان خاطرها کدورت پذیرد و از اشعار باردشان شعر فهمان تمسخر فرمایند و از اقوال کارهشان نکته دانان تنفر نمایند و با آنکه پیوسته در بازارها شعر خوانند و بهر کس که رسند اظهار شاعری نمایند و بطمع پنج درم يك قطعه گویند و گدا طبیعت و خوش آمدگو باشند و بجهت لقمه طعمی هر روز بدر دکانی یا بخانه روند و بجهت ممسکان و نااهلان و ابلهان بنا بر طمع قطعه و قصاید گویند و در مجالس پیوسته شعر خود خوانند و تعریف کنند و توقع تحسین داشته باشند و در وقت شعر خواندن تبسم و حالت نمایند و سر و گردن متحرک سازند و اشعار خود را نوشته در بغل نگاه دارند و تعریف اشعار شاعران نمایند و در شعر و سخن اصراف نکنند و اسم ارباب سخن را بی ادبانه مذکور سازند و بتقریب اشعار مردم خوانند و دخلهای ناموجه نمایند و با مردم ناموزون بحث شعر کنند یا بخوانند و شعرای آذربایجان تتبع شعرای عراق و خراسان

نمایند و بروز مرثه ایشان متکلم گردند و بزینت و شوق و لباس مفید باشند و دستار شامعی پیچیده بر سر نهند و گوشه های درآعه را از پیش کردن بطریق موپیچ زنان در عقب اندازند و اگر قصوری در شعر مردم بینند زود عیب آنرا ظاهر سازند و علم اختلاط ندانند و شکم پرست و لقمه دوست باشند.

زهار ازین طایفه خود را تو نگه دار زهار تنفر کن ازین طایفه زهار

تا اینجا آنچه گفته شد بر سبیل مقدمه بود برای معرفی رساله روحی انار جانی و تشخیص عصر و زمان و طرز بیان او در نظم و نثر اما اصل مطلبی که این مقاله بیشتر برای خاطر آن نوشته شده خاتمه این رساله روحی است که از لحاظ تحقیق در باب زبان فارسی آذری و اینکه این زبان لا اقل تا چه زمان در آذربایجان معمول و متداول بوده اهمیت فوق العاده دارد.

عنوان این خاتمه که شامل چهارده فصل کوتاه است (هر کدام هفت هشت الی چهارده پانزده سطر) چنین است: «در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف تبریز» و تمام آنها بلهجه خاص آذری است حتی یک جمله یا یک کلمه ترکی هم در سراسر آنها دیده نمیشود.

آخرین نمونه مکتوبی که از نظم و نثر آذری در دست است همانهاست که ابن بزاز در صفوة الصفا و شیخ حسین زاهدی در سلسله النسب صفویه از شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵) و پسرش شیخ صدرالدین موسی (۷۰۴-۷۹۴) و معاصرین ایشان نقل کرده اند. چون از این ایام که مقارن اواسط قرن هشتم هجری است بگذریم دیگر تا کنون آثار مکتوبی از زبان آذری دیده نشده و بهمین جهت حدس جماعتی این بوده است که این زبان از همین اوقات در آذربایجان رو بزوال گذاشته و ترکی بتدریج جای آنرا گرفته است.

فصولی که روحی انار جانی در این رساله خود می آورد و صریحاً آنها را «اصطلاحات و عبارات اناث و اعیان و اجلاف تبریز» می نامد دلیلی بسیار قوی و شاهدهی صادق است بر این که در حین تألیف این رساله یعنی در حدود سال هزار هجری در شهر تبریز یعنی مرکز

آذربایجان و پای تخت شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه هنوز مردم عموماً بزبان آذری تکلم میکردند و در صورتیکه حال پای تخت آذربایجان یعنی مرکز اجتماع ترکمانان مهاجر ارمنستان و الجزیره و سوریه و اردوگاه عمده صفویه در آن ایام این بوده است حال آبادیهای دور دست و دهات که از رفت و آمد و سکونت ایشان مصون مانده مسلم است.

فهرست این چهارده فصل از خاتمه رساله روحی انارجانی بقرار ذیل است :

فصل اول در تواضعات اناث ، فصل دوم در تکلیفات و تکلفات اناث تبریز ، فصل سوم در ساز و سازنده ، فصل چهارم در ناز و نزاکت صحبت خاصه ، فصل پنجم در تعریف خواهر ... در مذمت شوهر پیر ، فصل ششم در تعریف جوان ، فصل هفتم در مذمت هستوری ، فصل هشتم در بیماری و بحکیم رفتن ، فصل نهم در مناظره مادر عروس با مادر داماد ، فصل دهم در جواب مادر داماد با مادر عروس ، فصل یازدهم در شاعریها ، فصل دوازدهم شوهر را بتقریب بر سر کار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن و با مخدوم کرده مناقشه کردن ، فصل سیزدهم در بیان عبارت اعیان تبریز که با عزیزی مناظره کرده باشند و با مثل خودی بیان ، فصل چهاردهم بقاضی رفتن پهلوان و اظهار دعوی با مثل خودی نمودن بدبختانه بعلت نداشتن زیر و زبر در مطبوعه و معلوم نبودن معنی بعضی از کلمات و جمل ما نتوانستیم قسمت عمده فصول خاتمه این رساله را در اینجا نقل کنیم ناچار بنمودن عکس يك صفحه از آن رساله و نقل قسمتی از ابتدای فصل هشتم با ترجمه تقریبی آن در این مقاله اکتفا میکنیم .

این است قسمت اول فصل هشتم که عنوان آن «در بیماری و بحکیم رفتن» است :

«خورجان نگو مت چیم سرآمد لرزم گرفت ، کونم تصبید ، آلوز والوز شدم دلم بهم
ور آمه ، ورجستم ، جرو جنده پوشیدم فرجی کود بسر گرفتم رفتم بحکیم نظمما گرفت ،
شافم فرمود و رداشتم ، اشکم رفت ، جانم در رهید شعر :

روز خش ندیدم ،

از آنکه دو شور کردم

ترجمه تحت‌اللفظی این قسمت چنین است:

«خواهرجان نمیگویمت چه مرا بسر آمد، لرزم گرفت، کونم چسبید دلم بهم بر آمد بر جستم، جر وزنده پوشیدم فرجی کبود بر سر گرفتم، رقتم بحکیم، بضم را گرفت، شافم فرمود، برداشتم، شکم رفت جانم وارheid، شعر:

از وقتی که دو شوهر کردم
روز خوش ندیدم *

فارسی معمولی قسمت اول این صفحه که عکس برداشته شده بعد از عنوان یعنی:

«شوهر را بتقریب بر سرکار آوردن و شب جمعه بخاطر رسانیدن و با مخدوم کره مناقشه کردن» چنین است:

یتیم بماند پسر، وای بموی سرت، وای بچرکهای پات، سر بهیج خانه داخل نکند، بیالای هیج فرش نرود، بحرمت این شب جمعه که خدا مرا از این روز سیاه وارهند، بیا پیش چراغ سر نکبتی ات را بیه بمالم، خون واریخته، کچل شدی، پدرداران هفته‌ای که هفت روز است بحمامند، یتمجه من را موی سرش کچل کرد، پدر در غم نیست، اگر پدر پدر باشد هفته‌ای سه بار بحمامت میبرد سرت را میترشد پایت راسنگ میزد عرضه‌ور نباشی همین خوب است که شب تا صبح با یس یس بخوابد، وای بروز سیاهم وای بشب تارم، هیج مادر بر سر خشت نشینند، دختر تراید، مادر ما دل و روده‌اش بزمین بیاید، پدر ما زیر و بالاش فروریزد.

البته در نقل عبارت این فصول نقل زیر و زبر حروف ممکن نبود و الا معلوم میشد که تلفظ مردم آنوقت تبریز از بعضی کلمات با تلفظ امروز اهالی طهران فرق داشته و بی شباهت بتلفظ مردم بعضی از ولایات مثل گیلان و مازندران و خراسان یا یارهای از آبادیهای حالیه اطراف پای تخت نبوده مثلاً حرکت ما قبل ضمائر متصله بر خلاف تلفظ کنونی مردم طهران که فتحه است در این نوشته همه جاضمه است مثل لرزم (بضم زاء) و دلم (بضم لام) و جستم (بضم تاء) و شافم (بضم فاء) است و تلفظ بعضی از افعال نیز

بشکلی دیگر است مثل کردم بضم کاف و گرفت بضم کاف فارسی، سوّم شخصها که از مصادر دالی مشتق باشد بجای آنکه بدال ما قبل مفتوح ختم شود بهاء ماقبل مفتوح مخنوم است مثل میمانه و وامانه و درآمه و نباشه بجای میماند و واماند و درآمد و نباشد. نفرینها با میم شروع و بالف قبل از ضمیر شخص بطرز فارسی قدیم استعمال شده مثل مزویام و مرسام و ممانام یعنی زنده نباشم و نرسم و نمانم یا مزویواد و مرساد و مماناد یعنی زنده نباشد و نرسد و نماند و از این قبیل خصایص صرفی. ان شاء الله اگر نسخه دیگری از این رساله بدست آمد یا بزودی بحل مشکلات آن توفیق یافتم آنرا بتمامی منتشر می‌کنیم.

این بود شرحی اجمالی در باب رساله روحی انار جانی که خاتمه آن از لحاظ تحقیق لهجه‌های ولایتی ایران مخصوصاً زبان فارسی آذری اهمیتی فوق العاده دارد و شایسته آنست که بیش از این مورد توجه و تحقیق قرار گیرد.

در خاتمه این مقال برای آنکه نمونه‌ای نیز از شعر روحی انار جانی بدست داد، باشیم بنقل این غزل او که در آخر همان نسخه مندرجست، میگردانیم و آن اینست :

مست جام عشق جانانرا شراب از بهر چیست	تشنه لعل سرا یا قوت ناب از بهر چیست
شاهبازت را اگر نگذشت در دل قصد سید	هر زمان مرغ دلم در اضطراب از بهر چیست
ز اتش می‌گر فروزان نیست گلزار توت	سنبلیت را هر زمان آن بیج و تاب از بهر چیست
گر نه بیداری کشیدی امشب از می تابروز	آن خماری چشم مست نیم خواب از بهر چیست
گر نه از سوز تو آتش در دل روحی فساد	خانه‌های دیده‌اش هر دم پر آب از بهر چیست